

پوپر نمی تواند سقراط را بدون افلاطون بشناسد

پوپر و دیگران که این همه باد به زیر پوست سقراط می اندازند باید دست نگه داشته و سقراط را نیز در کنار افلاطون به عنوان یکی از بزرگ دشمنان جامعه باز و شاید بزرگترین دشمن جامعه باز معرفی و به محاکمه بکشانند.



خبرگزاری مهر - پوپر و دیگران که این همه باد به زیر پوست سقراط می اندازند باید دست نگه داشته و سقراط را نیز در کنار افلاطون به عنوان یکی از بزرگ دشمنان جامعه باز و شاید بزرگترین دشمن جامعه باز معرفی و به محاکمه بکشانند.

بسیار لازم می نماید برای دفاع از این مطلب و دفاع از جامعه باز یونان باستان و دفاع از آن دست از اهاالی فلسفه که دارای عنوان سوفیست بوده اند حدامقدور دموکراسی یونان باستان با دموکراسیهای امروزی مورد مقایسه قرار گیرند تا مغلطه و فلسفه بافی سقراط و فرزند خوانده هایش بیشتر بر ما رخ بنمایند. نخستین و مهمترین گزینه انتخابات و آرای عمومی است که هم دموکراسی یونان باستان از آن بهره مند بود و هم دموکراسیهای امروزی بر این اصل و اساس استوار هستند. مسلما دموکراسی و جامعه باز برابر با انتخابات و رأی گیری عمومی نیست، چون که در بسیاری از جوامع بسته هم انتخابات برگزار می شود، اما اساس هر جامعه باز و دموکراسی انتخابات و رأی عموم است.

این نقد قابل پذیرش است که در دموکراسیهای دولت شهرهای یونان باستان جمعی از افراد اجتماع که زنان و بردگان باشند در انتخابات دخالت داده نمی شدند. در پاسخ به این نقد باید اذعان داشت هرچند زنان و بردگان در انتخابات عمومی شرکت داده نمی شدند و به این خاطر انتخابات عمومی از معنای فراگیر خود تا حدودی نزول می کرد اما چون که تمامی مردان بالغ برای تصمیمات عمومی و کلان هم چون انتخاب زمامدار و تصویب قوانین صاحب رأی و نظر بودند جامعه صورت و حالت باز خود را حفظ می کرد و به پارادایم و روش ««اتوکراسی» سقوط نمی کرد، البته نباید از خاطر دور داشت که سیاه پوستان تا دهه شصت میلادی قرن بیستم در ایالات متحده به عنوان بزرگترین دموکراسی جهان امروز دارای حق رأی نبودند و شهروند درجه نخست به شمار نمی آمدند.

همچنین تا دهه بیستم میلادی قرن بیستم زنان در انگلستان که زادگاه لیبرالیسم است دارای حق رأی نبودند. دومین ویژگی و اصل اساسی که هم دموکراسیهای یونان باستان و هم دموکراسیهای امروزی دارا هستند آزادی بیان و عقیده و قلم است. در یونان باستان افراد سوفیست و فیلسوف و شاعر و دانشمندان غیر هر باور و عقیده داشته اند بیان می داشتند و همچنین آن باورها را نگاشته و برای بشریت به ارث گذاشته اند. به لطف همان آزادیهای عقیده و بیان و قلم در یونان باستان بوده که آن همه اثر فلسفی و ادبی که همگی ازجمله ثروتهای واقعی هستند و برجای مانده است، البته این ایراد را به دومین ویژگی که خودم بر شمار می کنم وارد می دانم که برخی از اندیشمندان از جمله خود سقراط در دموکراسیهای یونان باستان مورد غرض ورزی هایی واقع شدند که برخی تبعید شدند و برخی هم جان خود را از دست دادند.

سومین ویژگی اساسی که جوامع باز دولت شهرهای یونان باستان با دموکراسیهای امروزی در آن مشترک هستند آزادی برای اجتماع و اعتراض و میتینگ است. در رسالات افلاطون سوفسطائیان در نهایت بلاهت و حماقت به طرح پرسش و حمله به سقراط بر می آیند، اما سقراط را می بینیم که بسیار پخته و خردمندانه در برابر آنها قد می افرازد و فیلسوفانه و بزرگواری پاسخ آنها را می دهد و آنها را مجاب می کند. آیا تا کنون کسی این پرسش را حداقل از خود کرده است که چرا سوفسطائیان در رسالات افلاطون این چنین لوده نموده می شوند؟ نوع پرسش و سخن سوفسطائیان چنان نازل و احمقانه است که انسان را به رقت قلب نسبت به حماقت سوفسطائیان وا می دارد.

اما واقعیت امر این چنین نیست که افلاطون می نمایاند و در اصل افلاطون است که مغلطه و فلسفه بافی می کند. سوفسطائیان خداوندگاران سخن و خطابه و استدلال بوده اند. افلاطون برای اینکه سقراط را بیش از حد و اندازه خودش بزرگ کند سوفسطائیان را بسیار کوچک می کند. ««تراسیماخوس» که یکی از نمایندگان بزرگ سوفسطایی به شما می آید و در زمان خود یکی از معلمان بزرگ فلسفه بوده است باید این چنین لوده و نازل سخن بگوید و استدلال کند که افلاطون در کتاب جمهور او را به ما می نمایاند. این یکی از دروغها و یکی از مغلطه های بزرگ افلاطون است.

اگر تراسیماخوس این چنین دارای اندیشه نازل و پستی بود نمی توانست در جامعه آن زمان آتن که آن چنان فن خطابه و سخن اوج گرفته بود به شهرت و مقام سوفسطایی و استادی فلسفه دست یابد. همچنین آیا پروتاگوراس و گرگیاس که از معلمان فلسفه و سوفیستهای بزرگ تاریخ به شمار می آیند آن چنان ناآشنا به فن استدلال بوده اند که در رساله های ««گرگیاس» و ««فیدون» و ««پروتاگوراس» و غیره به ما نمایانده می شوند و آنچنان در چنگ سقراط گرفتار می آیند.

کارل پوپر در کتاب بسیار با ارزش خود #171&جامعه باز و دشمنان آن» فیلسوفهای بزرگی را به عنوان بزرگ دشمنان جامعه باز معرفی می کند و براساس اسناد برای ادعای خود استدلال ارائه می کند که می پندارم در این کار بسیار موفق است و استدلالش در مورد این فلاسفه محکم و قانع کننده است، اما پوپر هم چنان که تلاش دارد تا هراکلیتوس و افلاطون و ارسطو و هگل و کارل مارکس را به عنوان بزرگ دشمنان جامعه باز معرفی و محکوم کند تلاش دارد تا سقراط را به عنوان معلم بزرگ فلسفه و مدافع جامعه باز معرفی نماید.

پوپر هرچند در مورد آن کسانی که بزرگ دشمنان جامعه باز می خواندشان استدلال قانع کننده ارائه می نماید اما آنگاه که نوبت به سقراط می رسد استدلالهای عقلانی و مبتنی بر اسناد جای خود را به استدلالهای احساسی که مبتنی بر تعصب هستند می دهند. آن جایی که پوپر در تلاش است تا سقراط را به عنوان معلم بزرگ فلسفه معرفی کند قابل پذیرش است و قابل انکار نیست و اگر سقراط معلم بزرگ فلسفه نبود نمی توانست به مبدایی در تاریخ فلسفه تبدیل شود و نمی توانست شاگردانی چون افلاطون و آنتیستین تن را پرورش دهد. استدلال پوپر در جایی که تلاش می کند تا سقراط را مدافع و حامی جامعه باز معرفی کند دچار ضعف شدید می شود.

پوپر برای اینکه بتواند هر چه بیش تر بر افلاطون حمله آورد سقراط را مدافع و خواستار جامعه باز می خواند و تلاش می کند تا استدلالهایی نیز در این باره ارائه کند. وقتی که سقراط مدافع جامعه باز باشد بستر بیش از پیش برای پوپر مهیا خواهد شد تا از یک جانب با نقد فلسفه افلاطون وی را دشمن جامعه باز معرفی کند و از جانی دیگر وقتی سقراط مدافع و خواستار جامعه باز باشد و افلاطون با جامعه باز دشمنی بورزد به راحتی به عنوان یک خائن و آن هم خائن به سقراط معرفی خواهد شد و دامنه نفرت به خصوص نفرت از جانب روشنفکران و اهالی فلسفه نسبت به افلاطون بیش تر خواهد شد. پوپر افلاطون را به حق و براساس اسناد و استدلالهای قانع کننده به عنوان یکی از بزرگ دشمنان جامعه باز می شناساند، اما نسبت به سقراط این چنین نیست. پوپر نه اینکه کوچکترین نقدی نسبت به سقراط وارد نمی آورد بلکه در تلاش است تا توسط استدلالهای بی اساس و بی سندی سقراط را از دوستان بزرگ و مدافعان جدی جامعه باز معرفی کند.

از یک جانب عدم نگارش اندیشه توسط سقراط بستری برای قهرمان شدن اوست، چون که نوشتن کتاب خود یک معیار است و وقتی این معیار برای سقراط وجود نداشته باشد هرچه خوبی و خرد است از جانب اهالی فلسفه به ایشان نسبت داده خواهد شد. از جانی دیگر نوع مرگ تراژیک سقراط باعث می شود تا اهالی فلسفه وی را در قامت یک ابر قهرمان تجسیم کنند که عاری از هر گونه خطا و لغزش است. کسانی که این همه داد از قهرمانی سقراط سر می دهند و او را عاری از خطا و مدافع جامعه باز می دانند و می خوانند و پوپر که یکی از بزرگترین نمایندگان این حلقه به شمار می آید انگار فراموش می کنند آن سقراطی که در شمایل قهرمان اخلاق و قهرمان جنگ با سوفسطائیان و پیامبر فلسفه می شناسیم توسط افلاطون و کتابهای افلاطون به تاریخ و بشریت معرفی می شود. همین طور که پیشتر ذکر شد در اصل فلسفه افلاطون فلسفه سقراط افلاطونی است و این فلسفه میان افلاطون و سقراط مشترک است و در این فلسفه سقراط و افلاطون به هم تنیده هستند.

سقراط منهای فلسفه افلاطون مساوی است با اندک گزارشهایی که هم عصران افلاطون ارائه می کنند و این گزارشهای اندک اصلا شمایی به نام سقراط قهرمان ارائه نمی کنند. پس جناب پوپر و دیگران که این همه باد به زیر پوست سقراط می اندازند باید دست نگه داشته و سقراط را نیز در کنار افلاطون به عنوان یکی از بزرگ دشمنان جامعه باز و شاید بزرگترین دشمن جامعه باز معرفی و به محاکمه بکشانند، البته می دانم حس فرزند خواندگی پوپر و دیگر اهالی فلسفه به آنها اجازه نخواهد داد تا چنین جبهه و نقدی را نسبت به سقراط داشته باشند. سفسطه بزرگ این است که سقراط را جانب دار جامعه باز نامید و کسی که در تلاش است تا سقراط را مدافع جامعه باز معرفی کند در تلاش است تا سفسطه بزرگ را انجام دهد.

پوپر در جامعه باز و دشمنان آن هر چند چهره بهتری از سوفسطائیان نسبت به چهره ای که دیگر فلاسفه از سوفسطائیان ترسیم کرده اند ترسیم می کند، اما آنگاه که سقراط را در قامت یک قهرمان و مدافع جامعه باز می نمایاند به صورت غیرمستقیم همان دشمنی را نسبت به سوفسطائیان ابراز می دارد و با افلاطون هم پیاله می شود، چون که افلاطون نیز با اینکه آن دستگاه فلسفی سیاسی را در دشمنی با جامعه باز آفرید، اما در کتاب جمهور او سقراط را می بینیم که در شمایل مدافع عدالت اجتماعی در برابر تراسیماخوس که طالب زور و اتوریته سیاسی است قد بر افراشته و جامعه مطلوب تراسیماخوس را فاقد عدالت می نامد و تلاش می کند تا جامعه ای را ترسیم کند و بنیان گذارد که عادل باشد، اما در آخر عدالت در وراجی های خوش مزه و بی پایان سقراط گم می شود و چیزی که از آن شب نشینی عید حاصل می شود یک دیکتاتوری توتالیتریست است⁵.

سقراط افلاطون مدافع جامعه بسته است و سقراط پوپر مدافع جامعه باز، اما پوپر انگار که فراموش می کند که سقراط واقعی همان سقراط افلاطون است و سقراط یعنی افلاطون و افلاطون یعنی سقراط، اما پوپر منطقی وقتی که به سقراط می رسد یک سر منطق را به کنار می گذارد و چشم بر واقعیت های شخصیت و اندیشه سقراط می بندد و در تلاش است تا سقراطی دیگر طبق میل خود و در راستای اهداف خود بیافریند. سقراط دموکرات سقراط پوپر است و نه سقراط واقعی و تاریخی.

در پایان نظر شما را به متن ص 25 از کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» که توسط آقای عزت الله فولادوند ترجمه و نشر خورامی آنرا منتشر کرده جلب می نمایم. پوپر از قراردادن این متن در صفحات نخست کتاب قصد بسترسازی برای حمله به افلاطون را دارد. اما من از قرار دادن این متن در پایان این مقاله قصد دارم از سوفسطاییان دفاع نمایم و نوع تفکر سوفسطایی را به شما بیشتر بشناسانم و همچنین آن بخشی که بنام افلاطون آورده شده را به عنوان نوع تفکر فیلسوفانه و نوع تفکر سقراط افلاطونی در اختیار شما خوانندگان گرامی قرار می دهم.

در موافقت با جامعه باز (حدود 430 پیش از میلاد)

گرچه تنها عده ای اندک ممکن است مبدع سیاستی باشند، ما همه می توانیم درباره آن داوری کنیم.

در مخالفت با جامعه باز (حدود 80 سال بعد)

بزرگترین اصل این است که هیچ کس، چه مرد و چه زن، بدون رهبر نباشد. یا ذهن کسی بدین خو نگیرد که خواه به انگیزه حمیت و غیرت و خواه از سر شوخی و بازی، بگذارد شخصی به کاری به ابتکار خود دست بزند. بلکه در جنگ و در صلح مکلف است چشم به رهبر خود داشته باشد و با وفاداری از او پیروی کند و حتی در کوچکترین امور نیز تحت رهبری او باشد. فی المثل تنها به شرطی باید برخیزد یا بجنبد یا شستشو کند یا غذا بخورد که به او گفته شده باشد که چنین کند. در یک کلمه باید به عادت طولانی، نفس خویش را چنین آموزش دهد که هرگز در خواب هم نبیند که مستقل عمل می کند و از بیخ و بن از انجام چنین چیزی ناتوان شود.

پی نوشت:

1. آنتیس تن شاگرد سقراط بنیان گذار فلسفه سینیسم در ایران سینیسم را با عنوان کلیون می شناسند.

2. حکومت اشرافی اریستوکراسی بر این باور هستم اشرافیت نگاه بان بسیاری از ارزش ها چون موسیقی و شعر و حتا فلسفه و اخلاق خواهد بود باید به جد مد نظر داشته باشیم اشرافیت طبقه و عنوان و ویژگی بدی نیست بلکه وجود طبقه اشراف برای حفظ بسیاری از ارزش ها برای جامعه مفید و ضروری است، البته باید در نظر داشت جامعه اشرافی و طبقه اشرافی نباید با حکومت اشرافی یکی انگاشته شود. جامعه اشرافی جامعه ای مرفه و با شخصیت و دارای فضائل اخلاقی است. اما حکومت اشرافی یکی از اشکال حکومت و نظام های بسته سیاسی است که مطلوب و مورد نظر سقراط و افلاطون و ارسطو است که قدرت سیاسی در اختیار گروهی محدود به نام اشراف قرار می گیرد.

3. شاه فیلسوف پوپر بر این باور است که نظریه شاه فیلسوف یکی از انحرافات افلاطون از اندیشه سقراط است و در این نظریه خود را برای پادشاهی پیشنهاد می دهد. می پندارم این باور پوپر یکی از تعصبات ایشان نسبت به سقراط است، البته گونه های دیگری هم از نظامهای سیاسی مطلوب در جمهور ارائه می شوند که همگی نظامهای بسته سیاسی هستند.

4. مانرشی حکومت پادشاهی البته مطلقه در حالت خوش بینانه مشروطه مانرشی در فلسفه افلاطون و ارسطو اصلاً به معنای پادشاهی سمبلیک نیست.

5. سقراط به همراه گلاوکن برادر افلاطون به جشنی می رود که به افتخار یکی از ایزد بانوان بنام آرتمیس برگزار شده است. پس از شرکت در مراسم جشن به میهمانی شخصی «سفالوس» نام دعوت می شوند و تمامی کتاب جمهور را سقراط در آن شب سخن گفته است اگر شخصی که به فلسفه تسلط داشته باشد در 24 ساعت 5 ساعت را برای خواندن کتاب جمهور اختصاص دهد می پندارم 12 تا 15 روز زمان لازم داشته باشد تا کتاب جمهور را بخواند اگر سقراط از سر شب تا طلوع آفتاب به سرعت و بدون وقفه کتاب جمهور را از رو قرائت کرده باشد نمی توانسته در یک شب بیش از نیمی از کتاب را روخوانی کند برای شب نشینی هایی این چنینی باید سخنان پراکنده و شوخی و باده نوشی و از همه مهمتر نوع گفتار سقراط که هم راه با طمأنینه و ادا و اطوار فراوان است را نیز باید در نظر داشت پس محال است این همه سخن در یک شب رد و بدل شده باشد.*

*نویسنده: قیصر(قیصر کللی)